

مهدی عباسی*

علیرضا جعفرزاده کوچکی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۷/۲۲

چکیده

آسیای مرکزی و قفقاز مهد فرهنگ‌های بزرگ بشری و گذرگاه اروپا به آسیا و به عکس بوده و مورخان، این منطقه را مرز میان تمدن اسلام و تمدن‌های دیگر دانسته‌اند. در دوره اتحاد جماهیر شوروی، ملت‌های منطقه با سلاح هویت‌بخش و موثر دین اسلام در برابر سیاست‌های اسلام‌ستیزی ایستادند و پس از فروپاشی شوروی نیز این منطقه توانست بار دیگر خود را در پازل دنیای اسلام تعریف کند. با این حال هویت اسلامی در آسیای مرکزی در چند دهه اخیر به طرف رادیکالیزه شدن پیش می‌رود، تا جایی که اکثر احزابی که داعیه اسلام‌گرایی در منطقه دارند به‌نوعی درصدد تقویت بنیادگرایی اسلامی و رادیکالیزه شدن اسلام در منطقه هستند. از این‌رو یکی از مباحث عمده سیاسی-امنیتی در آسیای مرکزی و قفقاز، پاگیری اسلام‌گرایی رادیکال بوده که بسیاری از پژوهشگران را به تحقیق درباره این مسئله واداشته است. تحلیل‌های گوناگونی در این مورد با تأکید بر عوامل درونی و بیرونی ارائه شده و در این میان، گاهی نقش جمهوری اسلامی ایران و سیاست‌های خارجی آن نیز مورد اشاره قرار گرفته است. در این مقاله علل و زمینه‌های رشد اسلام‌گرایی رادیکال در این منطقه بررسی و نشان داده شده که سیاست خارجی ایران هرگز در راستای رشد اسلام‌گرایی رادیکال نبوده است.

واژگان کلیدی: اسلام‌گرایی رادیکال، آسیای مرکزی، قفقاز، انقلاب اسلامی ایران، سیاست خارجی ایران

MAHDLABBASI95@yahoo.com

* عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور

** استادیار دانشگاه پیام نور

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال بیست‌وسوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۵، صص ۱۰۹-۹۱.

مقدمه

دین اسلام همواره بخشی از هویت و فرهنگ مردم آسیای مرکزی و قفقاز بوده و نقش و عملکردی موثر در تاریخ این منطقه داشته است. مردمان مناطق مختلف آسیای مرکزی در دوره‌های متفاوت تاریخی به دین اسلام گرویدند، چنان‌که ساکنان بخشی از قزاقستان در قرن‌های هجدهم و نوزدهم پذیرای اسلام شدند و آداب و رسوم مردم به‌وضوح متأثر از دین اسلام است. از طرفی، منطقه قفقاز به‌دلیل ویژگی‌های خاص ژئواکونومیکی و ژئوپلیتیکی از نقاط حساس و بحران‌خیز جهان محسوب می‌شود. این منطقه از نظر اقتصادی به‌دلیل دارا بودن نفت و گاز و از نظر سیاسی به‌دلیل مناقشات قومی مورد توجه قدرت‌های مختلف جهان قرار گرفته است. نکته این‌که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اسلام‌گرایی رادیکال از عوامل بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی در آسیای مرکزی و قفقاز معرفی شده است. در آغاز، برخی بر این نظر بودند که اسلام‌گرایان رادیکال از عوامل نفوذی اتحاد جماهیر شوروی بوده است، از این نظر پیش‌بینی می‌کردند که اسلام می‌تواند عاملی چالش‌برانگیز برای حکومت‌های پس از دوران کمونیسم باشد. بمب‌گذاری در تاشکند در فوریه ۱۹۹۹، رویدادهای تروریستی در قرقیزستان در همان سال تا اندازه‌ای گمان را پیش آورد که رادیکالیسم اسلامی می‌تواند کنترل منطقه را در دست گیرد. با این حال فروپاشی ساختارهای کمونیستی و حضور میلیون‌ها مسلمان در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی، زمینه مناسبی برای افزایش گرایش‌های اسلامی در منطقه به‌وجود آورده است.

دگرگونی‌های سیاسی و نظامی در تاجیکستان و درگیری‌های خونین در این جمهوری‌ها به‌زودی تهدید اسلامی را که رهبران آمریکا و روسیه از یک‌سو و نخبگان بومی از سوی دیگر برای بزرگ جلوه دادن آن می‌کوشیدند، برجسته کرد. از این‌رو در پی فروپاشی شوروی، پا گرفتن نظام‌های سیاسی - اجتماعی تازه با چالش‌های گوناگون روبه‌رو شد که نه‌تنها بر امنیت این جمهوری‌ها، بلکه بر سراسر منطقه اثر گذاشت و دگرگونی‌های افغانستان سبب شد تا اثر متقابل جریان‌های سیاسی - نظامی در افغانستان و همسایگان خاوری و باختری آن، بیش از پیش مطرح شود. استدلال مقاله حاضر بر این است که اگرچه انقلاب اسلامی ایران در رشد اندیشه‌های اسلامی در منطقه بی‌تأثیر نبوده، ولی نظام برخاسته از این انقلاب به‌دنبال گسترش اسلام‌گرایی رادیکال و بنیادگرایی در

منطقه نبوده است.

مفهوم بنیادگرایی اسلامی

بنیادگرایی اسلامی فرایندی است که به دنبال احیای ارزش‌های سنتی و نوعی واکنش اجتماعی و دینی نسبت به تهدیدات تحمیل شده توسط فرایند جهانی شدن بوده و آن مقابله با یکسان‌سازی فرهنگ جهانی که فرهنگ غربی مدافع آن می‌باشد. (Rusel, 2002: 102)

بنیادگرایی جنبشی است که نخست در میان معترضان و پروتستان‌های آمریکایی در آغاز سده بیستم سر برآورد و واکنشی در برابر مدرنیسم بوده که بر خطاناپذیر بودن ایده‌های مطرح شده در کتاب‌های مقدس چه در زمینه آموزه‌های ایمانی و اخلاقی و چه در زمینه رویدادهای تاریخی تاکید دارد. (محمد شرفی، ۱۳۸۸: ۴۵) بر پایه ایدئولوژی بنیادگرایی راه رستگاری را باید در فرهنگ و تاریخ ارزش‌های آن دوران جست‌وجو کرد. (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۱۷۹) لذا تاریخ را میدان ستیز جهانی خیر و شر دانسته و یک تقسیم‌بندی دوگانه برای توضیح دادن نیروهای مخالف به کار می‌گیرد. (Lionedl, 1987: 18-19) با این حال امروزه رادیکالیسم اسلامی می‌کوشد حکومت اسلامی را بر پایه شریعت برقرار کند. (Oliver, 1996: 3) اندیشمندان بنیادگرایی کلاسیک در اسلام بیشتر به مسائل قضایی و حقوقی توجه داشته‌اند و از این‌رو به مسائل سیاسی چندان علاقه نشان نداده‌اند. در بنیادگرایی اسلامی، گروه‌های تندرو به عنوان گروه‌های اقلیت مطرح‌اند، ولی گفتمان این گروه‌ها اثر بسیار زیادی بر مسلمانان دارند. این گفتمان پر کردن خلاءهای ایجاد شده به وسیله رژیم‌های سکولار از راه بازتعریف اسلام نخستین، بازسازی و بازتعریف مرزها و رسیدن به قدرت سیاسی بوده تا از این طریق بتوانند توده‌های تنگدست را به خود جلب کنند و از این راه در برابر جریان‌های بخش‌های فنی و آموزشی مدرن مقاومت کنند. از ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ شمار جنبش‌های بنیادگرا در همه مذاهب سه برابر شده است. (Ranstrop, 1996: 44) لذا از نخستین روزهای طلوع جنبش اسلام‌گرایی به‌ویژه از زمان به وجود آمدن اخوان المسلمین، بحران فلسطین و مناقشه اعراب و اسرائیل نقش بسیار مهمی در بروز این پدیده بازی کرده است. این دو عامل، در افراطی شدن جنبش‌های اسلامی موثر بوده‌اند. (هاتر، ۱۳۸۰: ۱۷۱) از سوی دیگر، پیوند

بنیادگرایی با مذهب نیرومندتر از پیوند مذهب با تروریسم بوده است. (محمد شریفی، ۱۳۸۸: ۴۵)

وضعیت اسلام در آسیای مرکزی و قفقاز

جامعه اسلامی روسیه به لحاظ تاریخی، مرکز واحدی نداشته و متشکل از ده‌ها قوم بوده است که در زمان‌های مختلف به اشکال گوناگون به اسلام روی آورده بودند. بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در داخل روسیه دو قطب اسلامی یعنی مناطق واقع در سواحل رود ولگا و شمال قفقاز قابل تشخیص است. (سیلاتیف، ۱۳۸۸: ۱۹۸) وضع نهادهای اسلامی در دوران اتحاد جماهیر شوروی با ۵۰ میلیون تن مسلمان، ناشی از سیاست‌های مذهبی در آن کشور بود. پس از انقلاب ۱۹۱۷ تصمیم‌گیری برای اجرای یک سیاست ضد مذهبی و جدا کردن مذهب از دولت در دستور کار حکومت بلشویک قرار گرفت و دولت انقلابی بر خورده‌های خشونت‌آمیز با پیروان همه دین‌ها داشت. پیش‌زمینه این تصمیم‌گیری آموزه‌های مارکس بود مبنی بر اینکه دین و مذهب مانع نو سازی و توسعه جامعه می‌شود. مسلمانان از این سیاست حکومت بلشویک بسیار ضربه خوردند و مسجدها و مدرسه‌های مذهبی آنها بسته شد. رهبران روحانی آنها مورد پیگرد قرار گرفتند و درآمدهای آنها (وقف) مصادره شد. یکی از پیامدهای مهم این اقدام‌های خشن، جنبش باسماچی در ۱۹۱۸ بود. این جنبش که از سوی مجاهدان سنتی به راه افتاد، واکنش به سیاست‌های دولت شوروی مبنی بر کنار گذاشتن مسلمانان از دایره قدرت بود. در ۱۹۲۴ این جنبش به سستی گرایید، اما تا ۱۹۲۸ ادامه یافت. در سال ۱۹۲۴ برخی از مسلمانان که به کمونیسم وابستگی داشتند، به لنین سفارش کردند راه‌های دیگری در برابر مذهب پیش بگیرد. از این‌رو سیاست‌های لنین دگرگون شد و دولت کوشید با باز گرداندن دارایی‌های مسلمانان، اعتماد آنها را جذب کند. مسجدها و مدرسه‌ها باز شد و اجازه کار بر پایه شریعت اسلامی به آنها داده شد. (شریفی، ۱۳۸۸: ۴۶) حذف مسلمانان از صحنه فعالیت‌های سیاسی و غیرقانونی شدن حج و روزه از دوران استالین اعلام شد. اقدامات شوروی برای کاستن از نفوذ همه مذاهب تا آغاز جنگ جهانی دوم ادامه یافت، ولی در آن هنگام سرکوب ادیان و روحانیون تا اندازه‌ای کم شد. از این‌رو در سال‌های جنگ، کانون روحانیون مسلمان آسیای مرکزی ایجاد شد. این مرکز با داشتن یک مفتی، وظیفه ثبت

مساجد، تعیین امام برای هدایت انجمن‌های ملی و حتی تعیین محتوای سخنرانی‌های امامان را به‌عهده داشت. (Voy, 1996: 17) با روی کار آمدن خروشچف، او فرمانی درباره نظارت بر مراسم مذهبی صادر کرد. این سیاست در مارس ۱۹۶۱ سه مسئله را در پی داشت. یک. نظارت بر روحانیون؛ دو. تکمیل قوانین ضد مذهبی؛ و سه. کاربرد مجازات‌های سنگین. (Akiner, 1994: 146) هنگامی که گورباچف در ۱۹۸۵ به قدرت رسید، با سیاست‌های خود یعنی پرسترویکا (اصلاح اقتصادی) و گلاسنوست (آزادسازی سیاسی)، جامعه شوروی را دگرگون کرد و یکی از پیامدهای پرهیزناپذیر سیاست‌های او سر برآوردن دوباره اسلام در آسیای مرکزی و قفقاز بود. البته در آغاز، سیاست‌های او آسیای مرکزی و قفقاز را در بر نمی‌گرفت، اما رفته‌رفته به این مناطق کشیده شد. با این حال آثار سیاست‌های پرسترویکا و گلاسنوست در آسیای مرکزی و قفقاز به دو دوره تقسیم می‌شود که اولین دوره آن از ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸ است که اقداماتی بسیار گسترده بر ضد فساد و همچنین پاک‌سازی مذهبی به منظور کنترل بیشتر در این مناطق انجام شد. مرحله دوم، ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۱ را دربر می‌گیرد که در آن سیاست‌های گورباچف دگرگون شد و در چارچوب گلاسنوست تا اندازه‌ای به ملت‌های آسیای مرکزی و قفقاز آزادی داده شد. (محمدشریفی، ۱۳۸۸: ۴۸) بدین‌سان مسکو ناچار شد از سیاست‌های ضداسلامی خود دور شود، چون حزب کمونیست از دو سو هم از جناح اصلاح‌طلب و هم از سوی ملی‌گرایان مورد انتقاد قرار گرفته بود. (Ehteshami, 1994: 10) با عملی شدن سیاست‌های گورباچف پدیده‌های فرهنگی، اجتماعی و مذهبی گسترده‌ای در این مناطق رخ داد و عموم مردم می‌خواستند که جدایی خود را از کمونیست و فرهنگ وابسته به آن نشان دهند. چندین مسجد گشایش یافت و کلاس‌های درس مذهبی غیررسمی در بسیاری از مناطق برگزار شد. اگرچه هنوز اعضای حکومت را نخبگان حزب کمونیست تشکیل می‌داد و ممنوعیت انجام مراسم مذهبی ادامه داشت، با این حال حکومت مشوق احیای مجدد اسلام بود. (رشیدی، ۱۹۹۴: ۴۴) از این‌رو تبلیغ اسلام گسترش یافت، تقویم‌های اسلامی به چاپ رسید و مطبوعات اسلامی پی‌ریزی شد. از طرفی روحانیون در جایگاه بهتری برای بسیج نهادها به‌منظور تبلیغ اسلام قرار گرفتند و با آموزش‌های اسلامی در حوزه فلسفه و مذهب به یک‌پارچه کردن جوامع اسلامی پرداختند. (Dale, 1993: 67) در این

راستا در ۱۹۹۲ در ازبکستان نزدیک به ۳۰۰ مسجد بازسازی یا نوسازی شد و در تاجیکستان ۱۳۰ مسجد گشایش یافت و در ترکمنستان نزدیک به ۵۰۰ مسجد در مناطق پرجمعیت ساخته شد. (شریفی، ۱۳۸۸: ۴۷) در این بین نامه امام خمینی (ره) به گورباچف در سال ۱۹۸۹ نقطه عطفی در فرایند تاثیرگذاری معنوی حوزه قفقاز و رشد اسلام شد. این نامه پرمحتوا و شیوا که پیش‌بینی فروپاشی مارکسیست نکته محوری آن بود، تاثیر روشنی بر افکار عمومی در شوروی از جمله قفقاز در راستای رشد اسلام را گذاشت. (شفایی، ۱۳۸۸: ۱۷۹) با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بار دیگر حرکت‌های اسلامی در آسیای مرکزی و قفقاز رونق گرفت و این حرکت‌ها برخاسته از واکنش آگاهانه مسلمانان در برابر فشار و سرکوب‌های دوران شوروی بود. لذا با اعلام استقلال، رهبران جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز کوشیدند دوباره آموزه‌های اسلامی را رواج دهند؛ زیرا پی برده بودند که اسلام می‌تواند عضوی نیرومند برای بازسازی ملی‌گرایی باشد. با این حال بازگشت دوباره اسلام با رشد هویت ملی پیوند ژرف داشت و این سیاست‌ها در بازسازی گسترده مسجدها و مدرسه‌ها و نظارت بر مراسم مذهبی بازتاب یافت. برای نمونه در ۱۹۹۲ در ازبکستان شمار مسجدها از ۸۰ به ۵۰۰۰ رسید. در کنار این مساجد مدرسه‌های اسلامی در رشته حقوق و تاریخ اسلام نیز بازگشایی شد و روحانیون حرفه‌ای تربیت شدند. (شریفی، ۱۳۸۸: ۴۷) هرچند مردمان جمهوری‌های منطقه کوشیدند به‌طور روزافزون با فرهنگ و سنت‌های گذشته اسلامی خود پیوند یابند، ولی این گرایش به سنت‌ها، عامل رواج رادیکالیسم اسلامی نبود. هنگامی که دولت‌های آسیای مرکزی و قفقاز در ۱۹۹۱ به استقلال رسیدند، از یک‌سو وارث سنت‌های حکومتی اقتدارگرا و از سوی دیگر سنت گورباچفی در زمینه آزادی مذهبی و اجتماعی بودند که جایی برای مطرح شدن اسلام داشت. (Micheal, 1994: 117)

با این حال رهبران آسیای مرکزی و قفقاز تلاش بر این نمودند که از انگیزه در اسلام مردم به‌عنوان نیروی سیاسی قابل اتکا استفاده کنند و قدرت انحصاری دولت را به چالش طلبند، لذا تمامی نهادهای ایجاد شده در جمهوری‌های مسلمان‌نشین بر ماهیت غیردینی و نیز جدایی دین از حکومت تاکید داشتند، ولی شکی نبود که افزایش جمعیت گروه‌های مسلمان در آسیای مرکزی و قفقاز، تلاش در جهت باز یافتن هویت تاریخی به رشد فزاینده اسلام منجر گردید. (واعظی، ۱۳۸۷: ۹۳)

بیداری مذهبی مسلمانان در ازبکستان

جنگ داخلی در تاجیکستان، صدمات انسانی و اقتصادی گسترده‌ای برای آن کشور به همراه داشت و نتایج تلخی از مبارزات سیاسی و نظامی در این منطقه به بار آورد. این جنگ در مه ۱۹۹۲ میان نیروهای دولتی وفادار به نخبگان حزب کمونیست پیشین که بیشتر در منطقه خجند (لنین آباد) بودند و احزاب دموکراتیک و اسلامی درگرفت در آن، هم جنگ‌افزارهای بازمانده از دوران شوروی و هم جنگ‌افزارهای رسیده از افغانستان به کار رفت. این جنگ به جنوب تاجیکستان کشیده شد، ولی دوباره به پایتخت متمرکز شد (محمد شریفی، ۱۳۸۸: ۴۸) و به موضوعی خطرناک برای همه همسایگان و به‌ویژه ازبکستان تبدیل گردید. این تهدید و ترس ریشه در تاریخ و جغرافیای این کشور داشت؛ چرا که ایالات دره فرغانه، شامل شهرهای فرغانه، نمگان و اندیجان، در کنار تاجیکستان واقع بودند و زمانی که جنگ‌های داخلی تاجیکستان به ازبکستان سرایت کرد، گروه‌های اسلامی حمایت زیادی دریافت نمودند. از نظر تاریخی این دره حاصل‌خیز که از نظر کشت محصول کتان شهرت دارد، حصار اسلام به شمار می‌آمده است. (هیرو، ۱۳۸۷: ۲۰) با سرایت جنگ به ازبکستان، جنبش اسلامی ازبکستان (IMU) به سال ۱۹۹۹ تأسیس شد. (محمد شریفی، ۱۳۸۸: ۵۱) این گروه که نخست با نام «عدالت» شناخته می‌شد، به هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در شهر نمگان در دره فرغانه اعلام موجودیت کرد و پس از چند ماه فعالیت در نوامبر ۱۹۹۱ تظاهراتی برگزار کرد و بی‌درنگ ساختمان‌های دولتی را به محاصره در آورد و خود نیروی پلیسی سازمان داد تا عدالت را در سطح شهر مستقر سازد. جنبش عدالت خود را همچون واکنشی در برابر فساد اخلاقی و اجتماعی مطرح کرد (نام عدالت نیز به همین دلیل روی جنبش گذاشته شده بود). این جنبش توانست پشتیبانی برخی از مناطق روستایی را به‌دست آورد. به هر روی پس از دوره‌ای از خویشتن‌داری و سکوت، دولت ازبکستان این گروه را سرکوب کرد. دولت ازبکستان در ۱۹۹۲ مخالفان اسلامی خود را شناسایی و آنها را به تاجیکستان تبعید کرد. پس از این رویدادها، حکومت اسلامی در ازبکستان مورد پشتیبانی گسترده شهروندان قرار گرفت. رهبران ازبکستان بر این باور بودند که فقدان اقتدارگرایی، ازبکستان را دچار هرج‌ومرج و جنگ داخلی خواهد کرد، از همین رو کریم‌اف برای نشان دادن اقتدار دولت به اقداماتی از قبیل ساختن بناهای

بزرگ دست زد، ولی این نمادهای قدرت و نشانه‌های شکست‌پذیری با حملات فوریه ۱۹۹۹ در تاشکند فرو ریخت. (ICG, 2002: 5)

در عرض یک ساعت و نیم شش بمب در شهر منفجر شد که هدف آن ساختمان‌های مهم دولتی بود و ۱۶ کشته و ۱۰۰ زخمی بر جای نهاد. زمامداران ازبکستان این حمله‌ها را به تندروهای اسلامی نسبت دادند و طاهر یولداشف، رهبر جنبش عدالت، مسئول بمب‌گذاری معرفی شد. «حزب التحریر» گروه دیگری بود که از سوی دولت ازبکستان مسئول بمب‌گذاری شناخته شد. پس از این رویدادها بود که رهبران حزب التحریر دیدگاه خود را در مورد چگونگی رسیدن به هدف (ایجاد خلافت) تغییر دادند و اعلام کردند که تنها راه مخالفت با حکومت کریم‌اف کاربرد خشونت است. این سرکوب گسترده، زمینه را برای عملیات نظامی در قرقیزستان و ازبکستان در ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ فراهم کرد. پس از این رویدادها، گروه‌های اسلام‌گرا، به‌ویژه در دره فرغانه در ازبکستان، به هم نزدیک‌تر شدند. (مجید شریفی، ۵۳)

لایه‌های هویتی - اسلامی عمده در آسیای مرکزی

الف) مذهب سنی

بیشتر مردم آسیای مرکزی سنی پیرو مذهب حنفی هستند. این شاخه با مجموعه‌ای از احکام مذهبی خاص خود یکی از مذاهب چهارگانه سنی است که در بیشتر نواحی آسیای مرکزی چیرگی یافته است. شروط، قوانین و ضوابط حنفی‌ها پس از طی مسیر طولانی تکامل، نقش بزرگی در گسترش اسلام در آسیای مرکزی ایفا کرده است. این مذهب که در اصل در شهرهای ماوراءالنهر، به‌ویژه بخارا و سمرقند گسترش یافته است، فرایند چهار مرحله‌ای را پیموده است: دوره سازندگی (قرن ۱، ۱۰)، عصر طلایی (اوایل قرن ۱۱ تا ۱۳)، افول تدریجی (قرن ۱۳ تا ۱۴) دوره معاصر (مذهب و رهبران مذهبی تا قبل از سال ۱۹۴۳ به علت دیدگاه غیرمذهبی رژیم حاکم، موقعیت قانونی و شرعی نداشتند). جنبه‌های فقه حنفی و از جمله باورهای مردم آسیای مرکزی این است که ضابطه‌ای شناخته شده از تعلیمات حنیفه، ماهیت ثانوی رفتارها را مورد شناسایی قرار می دهد.

ب) تصوف در آسیای مرکزی

تصوف مهم‌ترین جنبش اسلامی پدید آمده در آسیای مرکزی است. تصوف نوعی عرفان اسلامی است که به داشتن رابطه مستقیم با خداوند قائل است و شکیبایی در قبال انواع دیگر پرستش‌ها را توصیه می‌کند. تصوف به فاصله کمی پس از تهاجمات اعراب، در آسیای مرکزی پدیدار شد و به سرعت رشد کرد. (فلاح، ۱۳۸۸: ۷)

ج) لایه هویت شیعی

یکی دیگر از لایه‌های هویتی اسلامی در آسیای مرکزی هویت شیعه است و شیعیان به‌رغم فقدان سازمان‌دهی، در برخی کشورهای این منطقه حضور چشم‌گیری دارند. برای نمونه در ازبکستان در شهرهای بخارا و سمرقند شیعیان حضوری منسجم دارند و عمدتاً به زبان فارسی تاجیکی صحبت می‌کنند. گروهی دیگر، شیعیان آذری هستند که در زمان استالین از آذربایجان به ازبکستان تبعید شدند و بیشتر در مشاغل پایین کار می‌کنند. (کولایی، ۱۳۷۶: ۱۲۷) تعداد شیعیان در ازبکستان بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار نفر برآورد می‌شود. در قرقیزستان نیز براساس آمار سال ۲۰۰۳ تعداد شیعیان به حدود دو هزار نفر می‌رسد. حدود هشت درصد از جمعیت مسلمان تاجیکستان شیعه و از فرقه اسماعیلیه هستند. (فلاح، ۱۳۸۸: ۸۵)

موقعیت جغرافیایی اسلام‌گرایان در آسیای مرکزی و قفقاز

در آسیای مرکزی و قفقاز مناطقی وجود دارد که از مراکز اصلی فعالیت اسلام‌گرایان است. در آسیای مرکزی، کانون فعالیت اسلام‌گرایان رادیکال، دره فرغانه است که دارای تراکم جمعیت و اصلی‌ترین گروه نژادی در آن، ازبک است. این منطقه که میان سه کشور ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان قرار دارد از دیرباز کانون فعالیت جریان‌های اسلام‌گرا بوده است و بنیادگرایان اسلامی برای نخستین‌بار در آنجا استقرار یافتند.

در کنار دره فرغانه، دیگر مناطق اصلی فعالیت رادیکال‌های اسلامی، تاجیکستان و جنوب قرقیزستان است. گسترش جنبش‌های اسلامی رادیکال در تاجیکستان در دهه ۱۹۸۰ بیشتر

برآیند اشغال افغانستان از سوی نیروهای اتحاد جماهیر شوروی بود و چون رادیکالیسم اسلامی مهم‌ترین عنصر مبارزه بر ضد شوروی بود دامنه این پدیده به تاجیکستان نیز کشیده شد. (Dipajan Roy, 2008: 38) در شمال قرقیزستان، ترکمنستان، اسلام‌گرایی رادیکال پویا نیست. در قفقاز، داغستان را می‌توان مهم‌ترین میدان حضور جنبش‌های اسلامی رادیکال دانست؛ زیرا در این راستا داغستان نخستین منطقه‌ای است که به اسلام پیوسته و شهر در بند اصلی‌ترین جبهه مبارزه با دولت خزر در شمال دریای مازندران به‌شمار می‌رفته است. در این راستا جنبش سلفی‌گری برای نخستین‌بار در واپسین سال‌های دهه ۸۰ در داغستان سر برآورد و داغستان رفته‌رفته در دهه ۹۰ به کانون سلطه‌گری تبدیل شد.

پس از شکست روسیه در چچن در ۱۹۹۶، گروه‌های رادیکال اسلامی جای پای استوارتر یافتند و رفته‌رفته بر رخداد‌های سیاسی چین اثر گذاشتند. در جنوب قفقاز، در سه منطقه آذربایجان و یک منطقه گرجستان، اسلام‌گرایان رادیکال اثرگذار بوده‌اند. البته مناطق جنوبی آذربایجان به‌ویژه در لنکران از دیرباز محل حضور و فعالیت‌های گروه‌های شیعی بوده و جنبش‌های شیعی در این منطقه دیده شده است، هرچند که میزان و درجه رادیکالیسم اسلامی در این منطقه ناچیز بوده است. در منطقه سنی‌نشین شمال آذربایجان در کنار مرزهای داغستان نیز رادیکالیسم اسلامی وابسته به حرکت‌های موجود در داغستان به چشم می‌خورد که تا اندازه‌ای نیز از گروه‌های اسلامی ترکی اثر پذیرفته است. در پایتخت آذربایجان (باکو) و پیرامون آن نیز حرکت‌های رادیکال اسلامی دیده شده است. در گرجستان، دره پانکیسی در کنار مرزهای چچن‌کانون فعالیت اسلام‌گرایان رادیکال است که پس از جنگ دوم چچن در ۱۹۹۱ مردمان آنجا بار دیگر سر بر آورده‌اند. (مجید شریفی، ۱۳۸۸: ۵۲)

رشد اسلام‌گرایی رادیکال در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اسلام‌گرایی رادیکال در آسیای مرکزی از اهمیت قابل توجهی برخوردار شده است. گروه‌های اسلامی از بازیگران تحولات دهه ۱۹۹۰ در آسیای مرکزی بوده‌اند این گروه‌ها با بهره‌گیری از ریشه‌های عمیق باورها و تمایلات اسلامی در منطقه، تلاش‌های وسیعی را

سازمان داده‌اند. ظهور طالبان در افغانستان و پیوندهای قوی این کشور با جمهوری‌های آسیای مرکزی، اثرپذیری منطقه از تحولات سیاسی - نظامی افغانستان را شدت بخشیده است. (کولایی، ۱۳۸۴: ۱۸۱)

به دنبال تجزیه اتحاد شوروی و شکل‌گیری جمهوری‌های مستقل در آسیای مرکزی، احیای گرایش‌های اسلامی بروز تحولات جدی در این منطقه را سبب گردیده است. در پی فروپاشی اتحاد شوروی شکل‌گیری نظام سیاسی اجتماعی جدید با مسائل و چالش‌های گوناگون مواجه گردیده که نه تنها امنیت این جمهوری‌ها، بلکه کل منطقه را تحت تاثیر قرار داد. تحولات در افغانستان و سکوت رژیم وابسته به شوروی سبب شد تا تاثیر متقابل جریان‌ات سیاسی - نظامی در افغانستان و همسایگان شرقی، شمالی و جنوبی آن با روشنی مطرح شود. در این دو دهه بازگشت میلیون‌ها مسلمان آسیای مرکزی به جهان اسلام، توجه بسیاری از تحلیلگران امور خاورمیانه و غرب آسیا را به خود جلب کرده است. با این حال از جمله عوامل گسترش اسلام‌گرایی رادیکال را می‌توان چنین شمرد:

- نقش روس‌ها که از سال ۱۵۵۲ میلادی با تصرف غازان در این منطقه نقش ایفاء نموده‌اند، پیوند عمیق این منطقه با تحولات اندیشه جهان اسلام؛

- انقلاب بلشویکی و مسئله مسلمانان؛

- طالبان و تاثیر آن بر بنیادگرایی اسلامی و حوادث ۱۱ سپتامبر (کولایی، ۱۳۸۶: ۱۵۱-۱۵۰)؛

- از همه مهم‌تر، برخی از محققان ساختارهای سیاسی - اقتصادی، جایگاه طبقاتی گروه‌های رادیکال اسلامی، و فقدان مشارکت سیاسی را مطرح کرده‌اند.

عوامل اقتصادی - اجتماعی

در دیدگاه نظریه‌پردازان غربی، خاستگاه گروه‌های رادیکال اسلامی مناطق فقیرنشین در دوران پس از اتحاد جماهیر شوروی است. این حقیقت که شمال قفقاز از فقیرترین مناطق روسیه بوده و مناطق فقیرنشین ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان نیز در دره فرغانه قرار گرفته است، گواهی بر درستی این دیدگاه است. اما فقر به تنهایی نمی‌تواند علت گسترش بنیادگرایی اسلامی در منطقه باشد. برای مثال، شهر ازبک‌نشین خجند در تاجیکستان نسبت به دیگر شهرهای ازبک‌نشین فقرای بیشتری دارد، ولی تاکنون جنبش‌های رادیکال در آن دیده نشده است. (شریفی، ۱۳۸۸: ۵۷)

جایگاه طبقاتی گروه‌های رادیکال اسلامی

دیدگاه دوم بر آن است که اعضای گروه‌های رادیکال اسلامی، بیشتر از لایه‌های میانی یا بالاتر جامعه و بیشتر دانش‌آموخته رشته فنی هستند. این وضع را می‌توان در میان گروه‌های اخوان‌السلمین در مصر دید. مشکل این دیدگاه این است که با بررسی وضع شمار اندکی از رهبران گروه‌های رادیکال به این نتیجه می‌رسد که نبود سیستم آموزشی مناسب برای گسترش رشته علوم انسانی در منطقه مایه نارضایتی گسترده شده است، در حالی که به‌نظر می‌رسد امروزه سیستم آموزشی منطقه تا اندازه‌ای از جنبه شوروی خارج و رشته علوم انسانی گسترش یافته است.

فقدان مشارکت سیاسی

فرضیه گیرای دیگر، به‌ویژه در میان کشورهای غربی این است که سرکوب‌گری و حکومت‌های اقتدارگرا از دلایل اصلی گسترش رادیکالیسم اسلامی است. این فرضیه بر آن است که اگر راه‌های مشارکت سیاسی بسته باشد، جوانان و کسانی که خواهان شرکت در فعالیت‌ها هستند، سرخورده می‌شوند و پیوستن به گروه‌های رادیکال اسلامی را تنها راه برای فعالیت‌های سیاسی خواهند یافت. اما به‌نظر می‌رسد چه در آسیای مرکزی و چه در جاهای دیگر، رشد رادیکالیسم اسلامی هم‌زمان با سرکوب نبوده است. در واقع وجود اسلام‌گرایان رادیکال در دره فرغانه در ازبکستان سبب شده است که دولت کریم‌اف سیاست‌های سرکوب‌گرایانه در پیش گیرد، نه اینکه این‌گونه سیاست‌ها به گسترش اسلام‌گرایی رادیکال منجر شده باشد. بیرون از آسیای مرکزی و قفقاز نیز وضع کامبیش به همین گونه است. گروه‌های رادیکال در کشورهای دارای نظام سیاسی بسته مانند مصر و سوریه چندان موفق نبوده‌اند و فعالیت‌هایشان بیشتر در پاکستان گسترش یافته است که دولت از دید سیاسی کمتر سرکوبگر بوده است. (محمدشریفی، ۱۳۸۸: ۵۷)

در مجموع، بایستی اشاره کرد که هریک از این فرضیه‌ها به بخشی از علل گسترش اسلام‌گرایی رادیکال در منطقه پرداخته است و از همین‌رو شاید بتوان آمیزه‌ای از این عوامل را مایه شکل‌گیری این پدیده دانست.

سیاست خارجی ایران و اسلام‌گرایی در آسیای مرکزی

سیاست‌های آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز در راستای سیاست‌های کلی این کشور در سطح جهانی قرار دارد و با قدرت‌هایی که در منطقه نفوذ داشته و سیاست‌های آنها هم‌سو با منافع آمریکا نمی‌باشد، مقابله می‌کند. براساس این رویکرد، آمریکا سیاست مقابله و محدود کردن ایران را در منطقه آشکارا دنبال می‌کند. سیاست آمریکا در قبال روسیه، دوگانه می‌باشد، به طوری که در ظاهر تلاش می‌کند روسیه را در سیاست‌هایش در این منطقه همراه سازد، ولی در عمل به دنبال کم‌رنگ نمودن حضور و نفوذ روسیه در منطقه می‌باشد. در حقیقت آمریکا ادامه نفوذ ایران و روسیه را خطری برای منافع درازمدت خود در منطقه تلقی می‌کند. (حبیبی امین، ۱۳۸۱: ۵۹-۵۸) لذا اهمیت ژئوپلیتیک و امنیتی منطقه به‌ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان جایگاه ویژه‌ای در سیاست آمریکا پیدا کرده و با توجه به موقعیت ژئواکونومیکی قفقاز، یکی از اهداف نفوذ و حضور آمریکا در منطقه کنترل سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران، روسیه و چین در منطقه می‌باشد. (حبیبی امین، ۱۳۸۱: ۳۰) بنابراین زمامداران آمریکا همواره به این کشورها (آسیای مرکزی و قفقاز) در مورد گرفتار شدن در دیدگاه‌های ضدغربی جمهوری اسلامی ایران هشدار داده‌اند. به ادعای آنان، ایران می‌کوشد حکومتی همچون جمهوری اسلامی در این مناطق برقرار کند و کارشناسان، عوامل برتری ایران در منطقه را نزدیکی جغرافیایی، زبان مشترک و میراث اسلامی می‌دانند. از آنجا که غرب نقش مهمی در برداشت غلط کشورهای منطقه از مواضع ایران داشته است، باید دید دیدگاه غرب نسبت به ایران تا چه حد درست است. بنابراین برای رسیدن به پاسخ باید موقعیت ایران در برابر کشورهای منطقه را بررسی کرد و هدف‌های ایران و منافع و اولویت‌های سیاست خارجی ایران را کنکاش کرد؟

ایران پس از فروپاشی شوروی کوشید تا از رهگذر ارتباط و تماس مستقیم با کشورهای منطقه آسیای مرکزی، قفقاز، وارد صحنه شود و حضور و نفوذ مستمری در منطقه بیابد. فضای حاکم بر نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد به گونه‌ای بود که از یک‌سو فرصت پویایی و مانور را برای ایران در عرصه سیاست خارجی فراهم نموده، از سوی دیگر با توجه به شرایط حاکم بر روابط ایران و آمریکا و مخالفت‌های این کشور با سیاست‌های ایران در منطقه، محدودیت‌هایی نیز به‌وجود آورده،

لذا ایران در تنظیم روابط خود نسبت به این منطقه با سه رویکرد متفاوت روبه‌رو بوده است: الف. رویکرد ایدئولوژیک با اسلام؛ ب. رویکرد فرهنگی با تاکید بر مشترکات فرهنگی، تاریخی و زبان فارسی؛ و ج. رویکرد عمل‌گرایی با رعایت ملاحظات سیاسی. از آنجا که ایران از یک‌سو در وضعیتی غیرآشتی‌جویانه با آمریکا به سر می‌برد و از سوی دیگر حساسیت روسیه را نیز نسبت به جمهوری‌های تازه‌استقلال‌یافته به‌خوبی درک کرده است، لذا رویکرد سوم را با استفاده از مزایای رویکرد دوم انتخاب نموده است (داداندیش، ۱۳۷۴) از طرفی ایران در پی دو هدف بوده است. نخست و مهم‌تر از همه، تقویت همبستگی‌های مذهبی و فرهنگی در منطقه و کمک به این کشورها برای بازایی میراث اسلامی خود. در ۱۹۹۲ وزیر خارجه ایران این هدف را چنین بیان کرد: «ایران در میراث اسلامی با کشورهای همسایه خود شریک می‌باشد، عاملی که برای استقلال بسیار مهم بوده و می‌تواند خلاء فرهنگی و اقتصادی موجود را پر کند. بنابراین ایران از تمام کشورهای که به این منظور فعالیت می‌کند استقبال می‌کند. (Financial Time, 1992)

از دیدگاه ایران، تمدن مشترک اسلامی - ایرانی توجیه تاریخی برقراری روابط سیاسی - فرهنگی با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز می‌باشد. رهبران ایرانی تاکید دارند که فرهنگ اسلامی - ایرانی به توسعه روابط دوستانه با این کشورها کمک نموده و ایران نقش اساسی در فرایند احیای پیوندهای فرهنگی برای خود قائل است. (ملکی: ۵) ایران پس از استقلال این کشورها، مبلغانی به این مناطق فرستاد و کتاب‌های مذهبی نیز در اختیارشان گذاشت. همچنین کمک‌های مستقیم و غیرمستقیم برای بازگشایی مدارس مذهبی و مساجد به این کشورها کرد. با این همه، حضور و فعالیت ایران در منطقه در سنجش با کشورهایی مانند پاکستان و عربستان چندان برجسته نبوده است. این کشورها شمار زیادی قرآن به منطقه فرستاده‌اند و منابع مالی کلان برای بازسازی مساجد و اماکن مذهبی در آنجا اختصاص داده‌اند. عربستان همچنین روحانیان بلندپایه منطقه را برای زیارت مکه و مدینه دعوت و هزینه این سفرها را تقبل کرده است. مصر با پرداخت بیش از ۵۰ میلیون دلار برای بازسازی مراکز مذهبی و نیز پاکستان با ارایه تسهیلات برای حضور دانشجویان منطقه در مدارس مذهبی، گام‌های بلندی برداشته‌اند. رهبران سکولار نیز گرایش بیشتری به دریافت کمک از کشورهای سنی مخالف ایران دارند.

حقیقت این است که با وجود اشتراکات فرهنگی - اسلامی، ایران اهرم فشار چندانی در منطقه ندارد. رسمی شدن تشیع به عنوان مذهب برتر در ایران در سده ۱۶ میلادی، شکافی فرهنگی میان ایران و کشورهای منطقه پدید آورد و در قفقاز و آسیای مرکزی که بیشتر مذهب سنی و صوفی گری حاکم بود، تلاش ایران برای نفوذ با ایستادگی روبه رو شد. امروزه نیز رهبران مذهبی، زمامداران و همچنین مخالفان، بیشتر آموزش های خود را در کشورهای عرب و سنی مذهب دیده اند، بدین سان ایران تمایلی به پشتیبانی از گروه های نظامی اسلام گرا در منطقه ندارد؛ زیرا به تفاوت های ژرف ایدئولوژیک خود با این جمهوری ها و همچنین رهبران سکولار آنها به خوبی آگاه است. (محمدشریفی، ۱۳۸۸: ۵۹)

عامل دیگری که اشتیاق و علاقه ایران برای نفوذ در منطقه را محدود می کند، این است که هرگونه تلاش در این زمینه به تیرگی روابط آن کشور با روسیه که با تهران روابط سیاسی و اقتصادی و نظامی گسترده دارد می انجامد. (محمدشریفی، ۱۳۸۸: ۶۱) دولتمردان ایرانی در تعریف منافع ملی ایران در این منطقه به گونه ای عمل نموده اند که حتی المقدور کمترین تضاد را با سیاست های روسیه در منطقه داشته باشد. به همین خاطر ایران در اوایل دهه ۱۹۹۰ سیاست همکاری و تقسیم منافع با روسیه را انتخاب نمود تا در تضاد آشکارا با روسیه نباشد. (واعظی، ۱۳۸۷: ۲۸۹) از طرفی روسیه نیز نمی خواهد که ایران از میانه روی در منطقه دست بردارد. روسیه با کشورهای منطقه روابط دوجانبه و چندجانبه در زمینه های گوناگون اقتصادی، سیاسی و امنیتی دارد. وجود اقلیت های روسی در هریک از این کشورها برای روسیه دارای اهمیت است، به ویژه در قزاقستان که شمار اسلاوها بسیار چشمگیر است و در تاجیکستان نیز نفوذ روسیه بسیار چشمگیر است. (Dill, 1995: 324-325) هدف دیگر سیاست خارجی ایران در منطقه گسترش روابط دوجانبه با هریک از کشورها در زمینه ترانزیت و خطوط انتقال نفت و گاز است. قفقاز یکی از محورهای ترانزیتی شمال - جنوب و یکی از محل های اتصال شریان های انرژی و حمل و نقل به اروپا محسوب می شود. مسیر ترانزیتی قفقاز به اروپا برای ایران از مزیت نسبی بیشتری نسبت به راه سنتی ترکیه برخوردار است. از مسیر قفقاز ایران حدود ۱۰۰۰ کیلومتر به برخی از بازارهای اروپا نزدیک تر می شود. (وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱: ۱۶۸) از دیدگاه زمامداران ایران، این کشور می تواند پل ارتباطی میان مناطق بسته آسیای مرکزی و قفقاز و بازارهای خلیج فارس باشد. ایران که دارای زیرساخت های ارتباطی لازم مانند بزرگراه، راه آهن و لنگرگاه است، می تواند راه های کوتاه و مستقیم در

اختیار کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز قرار دهد تا به خلیج فارس و اقیانوس هند دسترسی یابند. از سویی ایران مهم‌ترین راه انتقال نفت و گاز ترکمنستان و قزاقستان و آذربایجان بوده که در این خصوص گفت‌وگوهای دامنهداری تحقق یافته است. این گفت‌وگوها نشان می‌دهد که ایران گذشته از افزایش نفوذ ایدئولوژیک در منطقه، گسترش روابط دوجانبه در زمینه‌های اقتصادی را نیز مهم ارزیابی می‌کند. با توجه به اینکه در سیاست خارجی ایران، عنصر پان اسلامیسیم برجسته است و بر ضرورت پشتیبانی از ملت‌های زیر ستم در هر گوشه از جهان تاکید دارد، برخی کسان کشمکش‌ها در تاجیکستان را فرصتی برای ایران پنداشتند تا از آن راه، ایدئولوژی اسلامی خود را در منطقه پیاده کند. ناظران غربی و همچنین زمامداران روسی در دوران جنگ داخلی تاجیکستان، ایران را متهم کردند که می‌خواهد با پشتیبانی از اسلام‌گرایان رادیکال، حکومتی بنیادگرا برپا کند. این دیدگاه بسیار ساده‌انگارانه و غیرمنطقی بود؛ زیرا شرایط اجتماعی و سیاسی تاجیکستان به هنگام انتقال یافتن به گونه‌ای بود که به جنگ داخلی انجامید و این را نمی‌توان به تلاش ایران برای برپا کردن انقلابی همچون انقلاب اسلامی در آنجا نسبت داد. لذا ایران بر پایه اشتراکات زبانی و فرهنگی با تاجیکستان، در پی گسترش روابط خود با این کشور است. درست که سیاست‌های ایران در منطقه تا اندازه‌ای از دیدگاه‌های ایدئولوژیک مایه می‌گیرد، اما از سوی دیگر این نکته برای ایران اهمیت دارد که در انزوای بین‌المللی قرار نگیرد و از همین رو همواره برای از میان بردن این احتمال می‌کوشد. بدین‌سان، ایران نمی‌تواند سیاست خارجی خود را تنها بر یک کشور متمرکز کند تا اسلام‌گرایی رادیکال را در منطقه گسترش دهد. (محمدشریفی، ۱۳۸۸: ۶۰-۵۹)

نتیجه‌گیری

هویت اسلامی در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی از لایه‌های هویتی مختلفی تشکیل شده است. پژوهشگران منطقه‌ای هم تقسیم‌بندی متنوعی از این لایه‌ها ارائه کرده‌اند که روی هم رفته به لایه هویتی مذهبی (مذهب حنفیه)، لایه هویتی شبکه‌های طریقتی و صوفیه و لایه هویتی اسلام‌گرایان سیاسی یا رادیکال اسلامی که متأثر از مکتب سلفی‌گری است قابل تقسیم‌اند. البته در برخی تقسیم‌بندی‌ها، به لایه هویتی اسلامی رسمی (دولتی) مانند مذهب حنفیه و لایه هویتی غیررسمی اشاره می‌شود. به هر حال در آسیای مرکزی لایه مختلف هویت‌طلبی اسلامی در حال

قدرت گرفتن است و نهادهای دولتی در پی این هستند که لایه هویتی اسلام‌گرایی که منافع حاکمان را بر چالش می‌کشند، تقویت نشود.

از طرفی منطقه قفقاز زمانی که در حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت، برای انقلاب اسلامی مهم بود، اما پس از فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌های منطقه قفقاز، اهمیت آن چند برابر شده است. پیشینه طولانی تاریخ و تمدن مشترک میان ایران و این منطقه ایجاب می‌کند که انقلاب اسلامی به یکی از مهم‌ترین حوزه پیرامونی‌اش حساسیت زیادی نشان دهد. به دنبال آن، ایران با الگوی خاصی که از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ ارایه می‌دهد، در خصوص آسیای مرکزی و قفقاز به برقراری روابط و احیای جایگاه طبیعی‌اش در این منطقه توجه دارند. ایران پس از فروپاشی کوشیده است از رهگذر ارتباط و تماس مستقیم با کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به این منطقه وارد شود و نفوذ خود را تدام بخشید و با توجه به سیاست خارجی‌اش؛ یعنی تاکید بر اصل ثبات این منطقه و دیپلماسی رایج یعنی عدم تنش در منطقه، و حفظ وضع موجود پس از استقلال این کشورها، عدم نفوذ و ناآرامی‌های داخلی این کشورها به ایران بوده و از عضویت کشورهای (آذربایجان، ارمنستان، گرجستان) در مجامع بین‌المللی پشتیبانی می‌کند، لذا این کشورها را به رعایت قوانین بین‌المللی و مرزهای شناخته شده و تثبیت شده تشویق می‌کند.

در مجموع با توجه به سیاست‌های ایران در آسیای مرکزی و قفقاز پس از ۱۹۹۰، چنین استنباط می‌شود که این کشور هرگز خواهان آن نیست که خطری برای منطقه شمرده شود و از همین رو سیاستی معتدل و منطقی و عاقلانه در پیش گرفته است و با توجه به اولویت‌های سیاست خارجی ایران در این منطقه باید اذعان نمود که جمهوری اسلامی ایران هرگز نمی‌تواند از گسترش رادیکالیسم اسلام پشتیبانی کند و به هیچ وجه دنبال گسترش بنیادگرایی در منطقه نبوده است.

ایران بر پایه اشتراکات زبانی و فرهنگی با تاجیکستان، در پی گسترش روابط خود با این کشور است. و هرچند که سیاست‌های ایران در منطقه تا اندازه‌ای از دیدگاه‌های ایدئولوژیک مایه می‌گیرد، این نکته برای ایران اهمیت دارد که در انزوای بین‌الملل قرار نگیرد و از همین رو همواره برای از میان بردن این احتمال می‌کوشد. بدین‌سان، ایران نمی‌تواند سیاست خارجی خود را تنها بر یک کشور متمرکز کند تا اسلام‌گرایی رادیکال را در منطقه گسترش دهد.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. حبیبی امین، ساله (۱۳۸۱)، «نقش آمریکا در منطقه خزر: نقش قدرت‌های خارجی»، تهران: موسسه مطالعات دریای خزر، مرکز چاپ و انتشارات خارجه.
۲. داداندیش، پرویز (۱۳۷۸)، «تعامل ایران و روس در آسیای مرکزی، تقابل، همکاری»، رساله دکترای روابط بین‌الملل، فصل پنجم، ورشو: دانشگاه ورشو، دانشکده علوم سیاسی.
۳. رشیدی، احمد (۱۹۹۴)، «تجدید حیات آسیای مرکزی، اسلام یا ناسیونالیسم»، کراچی: انتشارات دانشگاه آکسفورد.
۴. سیلاتیف، رمان (۱۳۸۸)، «اسلام در شمال قفقاز» فصلنامه تحقیقی، مطالعاتی موسسه فرهنگی آران، شماره ۲۱ و ۲۲، پاییز و زمستان.
۵. شفایی، امان‌الله (۱۳۸۸)، «بررسی تاثیر انقلاب اسلامی ایران بر تحولات سیاسی قفقاز»، فصلنامه تحقیقی، مطالعات موسسه فرهنگی آران، شماره ۲۱، ۲۲، پاییز و زمستان.
۶. فلاح، رحمت‌الله (۱۳۸۸)، «لایه‌بندی یا گونه‌شناسی هویت اسلامی در آسیای مرکزی»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای در جهان اسلام، سال هفتم، شماره ۳۷، بهار.
۷. کولایی، الهه (۱۳۸۴)، «بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی، زمینه‌ها و چشم‌اندازها»، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، زمستان.
۸. کولایی، الهه (۱۳۷۶)، «سیاست و حکومت در آسیای مرکزی» انتشارات: سمت.
۹. کولایی، الهه (۱۳۸۶)، «سیاست و حکومت در آسیای مرکزی»، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، زمستان.
۱۰. گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۱)، عصر جهانی شدن - فرهنگ و هویت، تهران: نشر نی.
۱۱. محمدشریفی، مجید (۱۳۸۸)، «انقلاب اسلامی ایران و بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی و قفقاز» / اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر.
۱۲. ملکی، صابر (۱۳۸۴)، «قفقاز، دریای خزر، آسیای مرکزی و افغانستان: سیاست خارجی ایران و دلمشغولی‌هایش».
۱۳. واعظی، محمود (۱۳۸۷)، «ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز»، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران: تابستان.
۱۴. وزارت خارجه (۱۳۸۱)، خزر در یک نگاه، موسسه مطالعات دریای خزر، تهران.
۱۵. هانتر، شیرین (۱۳۸۰)، آینه اسلام و غرب، ترجمه همایون مجد، تهران: نشر فروزان.
۱۶. هیرو، دلپ «پیشرفت و انحطاط اسلام در آسیای مرکزی»، مجله بین‌المللی خاورمیانه، شماره ۴۴۳.
17. Akiner, Shirin (1994), *Political and Economic Trend in Central Asia*, London: British Academia.

18. Ehteshami, Anoushirvan(1994), *From to central Asia*, Exter: Short Run Press.
19. Fikelman, Dale F.(1993), *Russia, S Muslim Frontires*, India Unviersity Press.
20. *Financial Time*(23 Jun 1992).
21. *Islam Mobilisatonand Regional security*(1 March 2001), ICG. Asian Report, No 14.
22. Lionedl, Coplan in Caplan (ed.)(1987), *Studies in Religious Fundementalism*, State University of New York Press.
23. Mandellbam, Micheal(1994), *Central Asia the world*, NewYork: Council of Foreign Relation Press.
24. Ranstrop, Magnus(1996), "Terrorism in the Name of Religon," *Journal of International Affairs*, vol 50, New 1, summer 1996.
25. Roy, Oliver(1986), *Islamand and Resistance in Af - ghanaistan*, Cambridge University Press.
26. Roy, Oliver(1996), *Islam in Central Tajikestan: Open Socity in Central Eurasia*, Occasional Paper Series, Nov 1.
27. Roy, Dipajan Chaudhury(2007), *Boo Sting Maritime Capabilities in the Indian*, New Dehli, at [http:// www. World press. Org/ Asia/ 2008. cfm](http://www.Worldpress.Org/Asia/2008.cfm).
28. Ttiro, Dilip(1995), *Between Marxand Mohammad*, London: Haprper Cillins.